کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۸۴۶

کتاب شرح دعای صباح

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۶۸۱

از فطرت ادم ظهور افتاب قدرت ان
وپرتوی رحمت ام پزلی بود وموهب
مواهب علیه جز قلوب خاشعه ومرسم
این مراسم جلیه جز لوون ذاکره نمیتواند بود
وسهام دعوات از کبا از قاب قوسین
اوادنی گذشته بر هدف اجابت واهب
العطایا واصل ونهال تضرع ابتهال
رهبت واستعاذت از جویبار خشوع
وخضوع سرسبز وشاداب وثمر
شکوفه موهبت ایزد تعالی از بوستان

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۷۶۸۱
۲۰۸۸۴۶

رسول خدا من داوم علی قرائه والعامل
مملو من البلایا ما ضره ابدا یعنی کسی
مداومت نماید بر خواندن ان وحال
انکه عالم مملو باشد از بلاها ضرری
بمداومت کننده این دعا نرسد هرگز
وبصر فی نظر الخلایق معززا ومکرما
ومداومت کننده این دعا در نظر خلایق
معزز ومکرم در اید ومعتبر ومحترم نماید
ولا یظفر به عدو وظفر وفیروزی
نیابد بروی هیچ دشمنی وکل من قصد

تبتل رغبت واستکانت حاصل بود
وابداع نشر لآلی شاهوار وجواهر
ابدار دعاء صباح از نظم ان هویدا
وسایح وشرایف وفضایل ان بخط
مبارک سیدنا لاوصیا وامیر الاتقیا
علی المرتضی علیه التحیة والثناء مرقوم
ولایح بود ساح الماء یسبح سبحا وسبحانا
جری علی وجه الارض وظهر بان صورت
هذا دعاء علمنی رسول الله ص یعنی این
دعائیست کر تعلیم داده است مرا

فی المنتخب قال الشریف
جمال الدین القاسم العلوی
الحسنی ظفرت بسفینة فاذا
فیها مکتوبا بخط
امیر المومنین ع
ناخذ صورته هذا
دعاء علمنی رسول الله ص

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

إِلَى عَدَاوَتِهِ لِتَرْجِعَ الْعَدَاوَةُ إِلَى صَاحِبِهَا

وهر كه قصد وبر ابد شمنى هر ابنه

خصومت وعداوت او بخودش باز

مبكردد وَيُؤْمِنُ مِنْ مَوْتِ الْفَجَاءَةِ

وايمن كردد از مردن ناكهان وَ

يُوَسِّعُ عَلَيْهِ الرِّزْقَ وَيُؤْتِيهِ مِنْ

مُوضِعٍ لَا يَكُونُ فِي ظَنِّهِ وابواب

روزي بروى كشاده شود واز محلى

بوي رسد كه كمان نبرد وتوقع نداشته

باشد وَفِي وَقْتِ الْمَوْتِ يَكُونُ الْإِيمَانُ

مَعَهُ ودر هنكام مردن ووقت جان

سپردن نفد ايمان از غارت شيطان

ندهد وبامتاع اسلام از عالم فانى بملك

باقى سفر نمايد وَإِذَا بُعِثَ فِي قَبْرِهِ

قَامَ مَلَكٌ مَعَ بُرَاقٍ عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ

وَيُرَكِّبُهُ وَيُدْخِلُهُ فِي الْجَنَّةِ رَاكِبًا

وچون مبعوث كردد حق تعالى

ملكى را فرمايد كه براق بر سر قبر وى

اورد واورا سوار ساخته به بهشت

عدن در اورد واز مشايخ منقول بود

منظر دُرّ شاه وار برهان جلالت
وشجاعت جوهر سپه سالار سلطان
عدالت وسخاوت آفتاب هدایت
واضاءت ماهتاب بدارت وانارت
سلاله نجابت واصطفائت نقابه
علاءت وارتضاءت ناصر ابواب
الهدایة القویمة کاسر اعناق الضلالة
الظلیمة کافل العلمآء بالطاف عنایته
قاتل الظلّماء باسیاف عدالته اعنی
اعظم سلاطین الزّمان افخم خواقین

صد اورد

که ان حضرت این دعارا بمفتاح الفتوح
والنجاح ورموز الکنوز والفلاح مسمّی
گردانیده ودر هر صباح وهر گرت
بقراءت ان مواظبت فرموده اند و
اکابر اولیا فرموده بودند که درین دعا
اسرار الهی واقضال نامتناهی مندرج
وسلف چون بر قراءت این دعا
مداومت می نمودند بوصول مقاصد
وحصول مطالب خود فایز می امدند
لهذا این دعارا ترجمه نمود بجهت خیر

الدوران السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان شاه سلطان
حسين الحسينى الموسوى
المصطفوى بهادر خان خلد الله
على رؤس العالمين ظلاله وابد
للمؤمنين معوايد انعامه وافضاله و بر
بدانكه زمان خواندن اين دعا را ازطلوع
صبح صادق تا شروق افتاب گفته اند
واگرچه در اوقات دیگر ممنوع نيست
وسبب اشتهار اين دعا بدعاء صباح

انست كه بلفظ صباح مصدر كشته
ودر فقره فاجعل اللهم صباحي هذا
مصرح بسم الله الرحمن الرحيم كرديد
اللهم يا من دلع لسان الصباح
بنطق تبلجه اى انكس كه بيرون اورد
زبان صباح را بجهت سخن گفتن روشن
شدن صباح ووجه شبيه صورة انكه در نظر
ديده وران صبح خيز كه عين باطن
ايشان در جميع مواطن بكحل الجواهر
بصيرت تيز شده باشد هر اينه

از روی مشابهت جلوه کرا است

و معنی انکه چنانچه زبان مخفیات باطن

ضمیر را مخبر است صباح نیز مخفیات

ظلمت شب را مظهر است و صبح

عبارتست از روشنی که قبل از طلوع

افتاب از افق مشرق ظاهر کردد

بسان عمودی وان بر دو وجه است

اوّل انکه چون از شب مقدار یکساعت

یا زیاده مانده باشد بیاض مستطیل

پیدا شود چنانچه در رای العین

قریب بربعی از اسمان مرتفع کردد

بسان عمودی که اعلای او طولانی

واسفل او عریض باشد واورا التشبیه

کرده اند بدنباله کرك وبزبان نیز

شبیه است وورا صبح کاذب کویند

اکوان ادو

زیرا که صورت او را حقیقتی نیست وحکم

از احکام دین بر و تعلق ندارد وود

بعضی اوقات چون اواسط فصل

شتا هنکام صافی هوا وشبهای

ماهتاب این صبح ظاهر نشود وثانی

انکه قبل از طلوع افتاب بیکساعت
یا زیاده اعلاء صبح اوّل بر طرف شود
واسفل او عریض تر کردد وسیاهی
که در تحت ان بیاض مستطیل است
چون خطهای سفید ظاهر شود
وبا یکدیکر مختلط شوند همچنانکه
حق تعالی فرموده کو بخورید وبیاشامید
مادام که ظاهر شود از برای شما خیط
سفید از خیط سیاه از فجر وان صبح
ثانیست واورا صبح صادق کویند

چرا که بر تحقق روز دلیل است و
دلالتش مطابق واقع ونفس الامر است
وچون مقام مناسب ایراد اخبار
وبراهین در کیفیت تحقق صبح نبود
از ذکران اعراض نمود واستعان
بوسف
نطق جهت روشن شدن صبح
از اوج صنایع طالع وظهور ان از افتاب
بدایع ساطع است وشاید که ضمیر
تبلجه بمن راجع باشد ولسان صبح
عبارت از ظهور صنع او باشد یعنی

ای انکسی که بیرون اورد مصنوعات
خودرا از ظلمت عدم جهت اظهار
کردن روشن شدن صنع خود را
از کتم عدم یا آزادم علیه باشد یعنی
عبارتم
ادم را بیرون اورد تا بسخن کردن
و روشن سازد اسمائی صنایع خودرا
همچنانکه حق تعالی فرموده که گفت
ربّ تو ای محمّد مر فرشتگانرا که بدرستی
که من گرداننده ام در زمین خلیفه
یعنی ادم را خلق میکنم و خلیفه میگردانم

ملائکه گفتند که ایا میگردانی تو در زمین
کسی را که فساد کند در زمین و خون
کند و حال انکه ناحق و ما تسبیح میکنیم
بحمد تو و تقدیس تو برای تو میکنیم
حق تعالی فرمود که بدرستی که من
میدانم چیزی را که شما نمیدانید
و حق تعالی تعلیم کرد ادم را اسمارا
کل اسمارا یا آن نور محمدی ص باشد
عبارتم
همچنانکه گفته اند ای مهر تو سرمایه
ایجاد شد اقلیم بنوت ز تو اباد شد

ناحق بریزدم

رسنم ۱۶۱

صبحست رخ خوب تو در شام عدم
ادم بظهور تست آزاد شده
همچو خورشید از اوج صفا کرده ظهور
چون صبح دوم کرده جهان را پر نور
وانکه ز کلام کرده دین را دستور
طی بحکم حکیم توبه و زبور وسبح
قبل التسبیح کنایه عن
ابتداء م فلقة اللیل
تدریجا بتدریج طلوع
الصبح منه
فیلق اللیل المظلم الدلهم بغلامه
تالجه وفرستاد پارهاء شب نیلت
تاریکِ تاریک کنده را یا شب تاریک
کنده بسیار تاریک را بتیرکی تاریکها

ایضاً

کرده ام

تحرک شب یعنی فرستادانات وسعات
شب بر سبیل تدریج دفعة دفعة و
قطعة قطعة که پیوسته بود بمجموع
تاریکی ما بل کرده بتردد نابود
شدن باز وال شدن او که عبارت
از وسط او باشد پس کنایه از زیادتی
تاریکی او باشد زیرا که وسط شب
تاریک تر است و مرکاه ضمیر تالجه مثل سابق
برهنادی راجع باشد پس اینها
بر احتمال اول عبارت از تعدام

پادشاه

بعض موجودات یا کلّ موجودات
هرگاه فعل ماضی بمعنی مستقبل
باشد وبجهت تحقیق وقوع اورده
شده باشد زیرا که در نفخه اولی کلّ
مخلوقات منعدم خواهد شد بنا
بر بعضی ایات وروایات پس احتمال
دیگر کنایه از کبسوی مشکبوی
پیغمبر است وَالنَّقْشُ صُنْعُ الْفَلَكِ
الدَّوَّارِ فِي مَقَادِيرِ سَيْرِ جِسْمِهِ
ومحکم کردانید خلق فلک نیک کردنی

باعتبار سرعت ودوام دور در مقدار
خود از ان فلک وارایش اسمان
بزینت کواکب است همچنانکه حق
تعالی فرموده که بدرستی که ما زینت
دادیم اسمان دنیا را بزینت ستارگان
ومیتواند بود که حرف تعریف از برای
استغراق باشد زیرا که نظر بانسان
زینت فلک اسفل زینت فلک اعلی
خواهد بود اگرچه عکس ان نیز در افلاک
متصور است باعتبار لطیف بودن

وهرگاه ضمیر بزرجه بر منادی راجع باشد
پس تبرج بمعنی ظهور آثار صنع او ست
وشعشع ضیاء الشمس بطلوعه
وبرافروخت روشنی افتاب را که عبارت
از ظهور او باشد وقت صبح بنور افروخته
شدن ان افتاب که همچو زبانه کشیدن
انش است در زیاده شدن انش وفرق
میان ضوء ونور انست که ضوء قایم
بذات خود است ونور قایم بذات غیر
همچنانکه حق تعالی در قران فرموده که

کرد اند حق تعالی افتاب را ضیاء وماهتاب را
نور وندکر ضمیر باعتبار مضافست
وهرگاه منادی راجع باشد پس تاجج
کنایه از افروختن انش محبت خود باشد
بر قلوب اولیاء خود یا من دل بذاته
علی ذاته ای انکسی که راه نمودی بخود
خود و بی وسیله غیری بر معرفت ذات خود
غیر خود را چنانچه بعض اکابر مناجات
کرد اند که الهی وسیله بتو هم تویی
تو معرفت تو بعقل کی تواند کرد

(دیدن الهم معرفتک قلوب اولیائک)

میر باقر

صنع تو بتو و حق تعالی در حدیث قدسی
فرموده که بودم کنز مخفی پس دوست
داشتم اینکه شناخته شوم پس خلق کردم
مخلوقات را از برای اینکه شناخته شوم و
حضرت امیر المؤمنین ع هنگامی که سؤال
کردن از او از اثبات صانع فرمود که
پشکل دلالت میکند بر شتر و سرگین
دلالت بر خر میکند و آثار قدم دلالت میکند
بر راه رفتن پس هیکل علوی با این لطافت
و مرکز سفلی با این کثافت چگونه

دلالت

دلالت نمیکند بر لطیف خبیر و فرمود
که بصنع خدا استدلال کرده میشود
بر وجود خدا و بعقول اعتقاد کرده میشود معرفت
او و بفکر ثابت میشود معرفت حجت او حق تعالی
معروفست بدلالت مشهورست ببیانات
و میتواند بود که از این عبارت استدلال
جویند بر اینکه صفات الله عین ذاتست
نه زاید بر ذات یعنی دلالت نمود
غیر خود را با فعال ذات خود بر معرفت
صفات ذات خود که ان صفات عین

خو ۴

ذاتست پس دلالت نمودست بر معرفت
ذات خود و بعضی گفته اند که دلالت
ایضا عین ذاتست نه زاید بر ذات و
اظهر انست که از جمله صفات فعلیه باشد
وصفات عینیه انست که هرگاه زاید بر ذات
باشد لازم آید تعدد قدما یا افتقار و
بخوان و بدانکه مراد از معرفت الله معرفت
ذات وصفات عینیه او نیست چه ذات
وصفات او جلّ شانه بمجهول الکنه است
و فکر واندیشه را در حریم حرم کبریاء

او را نیست و هر صفتی از صفات کمال را
که ذوی العقول یافته اند و از برای
حق تعالی اثبات میکنند ممکنیت از ممکنات
وانتهای فکر ایشان است و ذات مقدس
باری تعالی از آن منزه است همچنانکه
گفته اند هرچه پیش تو غیر آن ره نیست
غایت فکر لیست الله نیست و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرموده که ایاکم ان تتفکروا فی الله
حق تعالی عالم و قادر مکرر از برای آنکه
بدرستی که بخشیده است او مر علما را

وزیر

علم

ومرفادرین را قدرت وهرچه تمیز
دهید شما بوهمهاء خود در ادق
معانی آن مخلوقست مصنوعست مثل شما
وباری تعالی واهب قدرتست وتقدیر
کننده موقتست وبسا باشد که مور چها
کوچك توهم کنند که بدرستی که مر حق
تعالی راست دو شاخ ازبرای انکه
دو شاخ داشتن کمال مور چگانست
وتصور میکنند که نبودن دو شاخ
نقصانست ازبرای او همچنین انست

حال عقلاء در چیزی که وصف میکنند
حق تعالی را بآن در آنچیزی که گمان می
برم وبسوی خلاست مفزع وحضرت
امیر المؤمنین فرموده که کمال توحید
نفی صفاتست از ذوات وهر گاه ذات
وصفات واجب را نتوان دانست
پس مراد از معرفت الله اثبات ذات
وتوحید اوست بدیدن ودانستن
آثار وقدرت او در آفاق وانفس
همچنانکه حق تعالی در قرآن فرموده

که بدرستی که در خلق کردن آسمانها
و زمین و در اختلاف شب و روز
و در کشتیهای که جاریست در دریا
بسبب نفع دادن انسانرا و در چیزی
که فرستاده حق تعالی از آسمان که آن
چیزاست از برای آنکه بآن آب زنده
زنده کند زمین را بعد از مردن آن و
در پراکنده کردن در زمین از دابه و
در تصرف بادها و ابرها مسخر میان آسمان
و زمین هر آینه علامتهاء معرفت الله است

از برای جماعتی که عقل دارند و تعقل
میکنند در بن آیات و چون مردم ما ممکن
نبود که بجمیع اوضاع عالم علوی و سفلی
و اسرار آن مطلع شوند پس حق تعالی
از بی نهایت عنایت کامله خود هر چه
در عالم افریده بود از ظاهر و باطن و
علوی و سفلی آدم را بر مثال آن گردانید
همچنانکه حق تعالی فرموده که زود است
که بنمائیم ایشانرا آیات خود را در آفاق و
در نفسهای ایشان و نمونه از صفات

خود را باو کرامت فرمود چنانکه عالم
مسخر امر اوست بدن انسان را مسخر روح او
گردانید تا مردم را از اطلاع بر ترکیب
اعضا و ترتیب اجزاء خود شان بر عالم
علوی و سفلی اطلاع بهم رساند و از
انجا معرفت باری تعالی تحصیل کنند
و از امر و نهی ارواح ایشان مر بدن
ایشان را امر و نهی حق تعالی را در عالم
معلوم کنند همچنانکه گفته اند که ای نامه
نسخه الهی که تو یی و ای آینه جمال شاهی

که تو یی

که تو یی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم
هست از خود بطلب هر انچه خواهی
که تو یی و حضرت رسول ص فرموده که هر که
بشناسد نفس خود را پس بدرستی
که شناخته است رب خود را یعنی هر که
بشناسد نفس خود را که یکیست و مدبر
بدان اوست و پیش از وجود بدن بود
و بعد از بدن باقیست و دیدنی نیست
و مجهول الکنه است پس بدرستی که
شناخته است رب خود را بخوبی که

اسمان

وصف نفس خود کرد است زیرا که برای
که حق تعالی مثل ندارد است زیرا که برای عالم
مگر انکه داخل در عالم و خارج از آن نیست
واحتیاج بآن ندارد بلکه موجد آنست
و بعضی گفته اند که یعنی هر که بشناسد
نفس خود را بحدوث و امکان و زوال
و حاجت پس بدرستی که شناخته است
رب خود را بضد آن یعنی بقدم و وجوب
و دوام و غنا یا هر که بشناسد نفس خود را
بلاء پس بدرستی که شناخته است

رب خود را بدو او را بوجهت حضرت رسول
مقدم داشته است علم ابدان را در
قول خود که فرموده علم بر دو قسمت
علم ابدان و علم ادیان و بعضی گفته اند
که علم ابدان مقدم داشته اند از برای انکه
علم ادیان احتیاج ببقاء ابدان دارد و این
معرفت را که از معلول بعلت باشد
راه ظاهر است دلالی و برهان انّ
کوبند زیرا که عقل را کار افتاده که بسعی
خود از پیدا کرده مسلوک دران نماید

ابابک

وممکن است که مراد درین فقره عکس
ان باشد که از علت بمعلول است و این
معرفت را راه باطن تعلیلی و برهان
لمی گویند زیرا که خدای تعالی نماینده
این راهست و انبیا را بهدایت ان
فرستاده است و بعضی حکماء اشراقیین
و صوفیه گفته اند که نزد اهل بصیرت
واجب بدیهی الوجودست احتیاج
بدلیل ندارد از برای انچیزی که نقل
کردیم ما انچیز را از ایشان در ام الحقا

در تفسیر ایة الکرسی و ذکر کردیم تمام
دلایل ایشانرا در زبدة الدعوات
وَمُنَزَّهٌ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ
و منزه و پاکست از جنسیت و مانند
بودن افریدهاء خود همچنانکه در قرآن
واقع شده که لیست مثله شیء
و مراد از تنزیه جنسیت او از مخلوقات
عدم مشارکت ذات واجبست با ممکنات
در ذاتیات مثل مغایرت ایجاب با امکان
و قدم با حدوث و غنا با فقر و امثال

ان والّا در کتب کلامیه واقع است
که ذات حق تعالی مشارکت دارد با
ذات ممکنات در مفهوم ذات که عبارت
از قایم بودن شئ است بنفس خود نه
بغیر مثل عرض که قایم بغیر است وجلّ عن
ملائمة کیفیاته وبزرگست قدرش
از فراهم آوردن کیفیات او هیچکس
نمیتواند که عالم شود بر کیفیات ذات
اقدس وصفات مقدّس بلکه کیف
ندارد هیچنانکه روا نیست که بادرستی

که حق تعالی مکیف ساخته است کیف را
بود و نبود و کیف و مؤثّر ساخته است
این را بود و این نبود پس شناخته
نمیشود بکیفوفیت و نه با نونیت و فیاس
کرده نمیشود بچیزی زیرا که صفات
او نفی ضدش را جست مثلا دانا است
یعنی نادان نیست کما روی کمال
التوحید نفی الصفات عنه بخلاف
افریدگان که صفات ایشان کیفیات است
زاید بر ذات ایشان و هر یک منشأ

ائر بند مغاہري اثري دیکری چنانکہ
علم ما حاطت زاید بر ذات ما کہ بہم
رسید است بما رست محسوسات
ومعقولات یا من قرب من خواطر
الظنون ای انکہ نزدیکست از خواطر
ظنون دل یعنی دل تصدیق بوجود
او میکند نہ انکہ او را میداند بلکہ انچہ
در دل در اید نہ اوست بلکہ نشانہ ایست
از او و راہبت برای شناسای او
از بنجہت قرب گفتہ پس مراد از خاطر

ایجاد لست ای دل بغم روی تو در بند
شد ا جان در خم گیسوی تو پیوند شد
چون دیدن روی تو بود حد کسی
هر کس بخیالی ز تو خرسند شد
تا
نزدیکست او بدانستن خواطر ظنون
یعنی میداند او خواطر ظنون مردمان را
همچنانکہ حق تعالی فرموده کہ ما اقربیم
بسوی او از حبل ورید وبعد عن
ملاحظات العیون ودور است از
نگریستن او را بگوشہاء چشمہا ن

مردمان وغرض از تعذر امتناع رؤیت
مخلوقست خالق خود را بچشمان ظاهر
باحق تعالی بصر است ومنزه است
از نگریستن بچشم زیرا که این از خواص
اجسام وصفات منقوصه است وما
حصل این دو فقره بنا بر احتمال
ای کسی که را رچشم ودیدن دور است
ونزدیک بدل ودانستن است ای
بدل تر دیک دور از دیده کریان من
نیستی غایب زمانی از دل من جان من

وعلم بما کان قبل ان یکون
ودانست وداناست بدانچه ثابت
ومتحقق گردد وبیشتر از شیوت وتحقق
ان زیرا که ذاتی که ازلی وابدی بود
علم ان بجمیع اشیاء موجوده وستوجد
یکسان خواهد بود یامن ارقد بی
فی مهاد امنیه واسکنه ای انکسی
که خوابانید مرا در گهواره بی خوف بودن
وزنهار او تشبیه نموده بی خوف بودن را
بحال طفلی که در گهوان خوابیده باشد

یعنی مادیانا

وابن دلیل ان نمیشود کرا از سطوت
الوهیت خایف نباشد زیرا که مراد
از امن وامان ضمان ما یحتاج اوست
در دنیا مثل ضمان پدر و مادر از برای
طفل وَاَنْفَطَنِی اِلٰی مَا تَحَنَّنِی بِهٖ مِنْ
مِنَنِهٖ وَاِحْسَانِهٖ ومنبّه وبیدار
ساخت مرا بسوی چیزی که بعطیّه
من قرار داد از انعامات و بنکوئی
کردن خود و نعمتهای حق تعالی هر
چند شمرده نمیشود همچنانکه حق

حق تعالی فرموده که هرگاه بشمارید
نعمتهای خدا را نمیتوانید از عهدهٔ
ان برآمد لیکن مختصر است در دو
جنس دنیوی واخروی ودنیوی
بر دو قسم است موهبی وکسبی
وموهبی نیز بر دو قسم است روحانی
وجسمانی وهمچنین کسبی بر دو قسم است
روحانی وجسمانی واخروی انست
که عفو کند انچیز را که افراط وتفریط
شده است ازو وراضی شود ازو

وجای دهد اورا در اعلاء علیین
باملائکه مقربین و با مرادمهاد امن و
امان خوابانید و اگاه گردانید در حالی
که ناظر در بسیاری از لطف و احسان
که از عهده شکر بیرون آن امدن محالست
بلکه از عهده شکر شکر همچنانکه حضرت
داود ع مناجات کرده و همچنین
گفت حضرت موسی ع که ای رب من
چگونه شکر تو کنم و حال انکه استطاعت
ندارم که شکر تو کنم مگر بنعمت دوم

از نعمتهای

از نعمتهای تو در رواج دیگر
و شکر کردن من از برای تو نعمت
دیگر است که واجب میگرداند بر من
شکر را از برای تو پس حق تعالی
وحی فرستاد بسوی او که هرگاه
دانستی این را پس بدرستی که شکر
کرده تو مرا و در خبر دیگر هرگاه دانستی
که بدرستی که نعمتها از من است رضی
شدم از تو بسبب این از حیثیت شکر
کردن تو یعنی این بخود دانستن بمنزله

کوتاه

شکر کردن است وَكَفَّ أَكُفَّ السُّوءِ
عَنِّي بِيَدِهِ وَسُلْطَانِهِ وباز داشت
دستهاي بد را از من بيد قُدرت
خود وغلبه خود جلّ قدره وعظم
سلطانه ومراد از دستهاء مطلق
بديها است باكسي بداست وذكريد
كه الت وتابع اوست بجهت اغلبيت
صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي
اللَّيْلِ الْمُدْلَهِمِّ افضل كن خدايا رحمت خود را
بر كسي كه راه نماست بسوي شناخت

ذات مقدس وصفات اقدس تو در
شب بسيار تاريك جهل وكفر را
بشب تاريك تشبيه كرده چنانچه در
شب بي ماهتاب براه نتوان شد
در معرفت ذات وصفات حق تعالى
واحكام شرعيه نيز بي دليل راه بمقصد
نجات ومنزل فلاح نتوان برد وَالْمَسْئَلَةُ
مِنْ أَسْبَابِ نَجَاحِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ
وچنانكه نشده است از اسباب رجحان
نور بر ايمان شرف بسيار در از بعني

بمعمدی که شریف و مشرفست و
مشتمل است بر فواید بسیار و مستمر است
فواید او بر ازمنه بیشمار که ان کنایه
از قران مجید است همچنانکه روایت
شده است که بدرستی که قران
حبل الله متین است که منقضی نمیشود
عجایب او و کهنه نمیشود از بسیاری
رد کردن هر که بکوید بان صادقست
و هر که عمل کند بدو راشد است
و هر که چنگ زند بان هدایت یافته است

بسوی صراط مستقیم بامراد از حبل
الشرف الاطول امیر المومنین ع باشد
همچنانکه انحضرت فرموده من کلام ناطق
خدای تعالی ام و بعضی گفته اند که هستی
توکتاب روشن از کار جهان ظاهرش حروف
نست اسرار نهان تو لوحی و اسرار جهان
در تو عیان و انچه که عیانست چه حاجت
بیان یا نسب حضرت رسول باشد
چنانکه از برای انحضرت این فقره آمده است
و الناصع الحسب فی ذروة الکاهل

حسب ٣

کرک

الاجل وخالص وروشن وپاکست
فضایل اباء او در مرتبه وبلندی
تشبیه نموده مرتبه او را بدروه کامل
اجل که بلندی میان دو شاخ شخص
بزرگ تن است از قبیل تشبیه معقول
بمحسوس والثابت القدم علی رجا بیقها
فی الدین الاول واستوار وثابت
قدمست عقل کامل او در زلهاء
اول فطرت یا از ازل وعلی الاخیار
المصطفین الابرار وبر اهل بیت

او که خوبان وبرگزیدگان واربابخیر و
بزرگی اند وافتح اللهم لنا مصاریع
الصباح بمفاتیح الرحمة والفلاح و
بگشا خدایا از برای ما بگشادرهاء صباح را
بکلیدهای رحمت ونجات وفیروزی و
بقاء عمر وبسنکاری والبسنی اللهم
من افضل حلل الهدایة والصلاح
وبپوشان مرا خدایا از افاضلترین و
بهترین خلعتهاء هدایت ونیکوکاری
وشاید که مراد انحضرت در کلمه لنا فتح

مصابیح صباح بمفتاح رحمت بر روی
تمامی امت باشد و در فقره ثانیه که الهی
باشد کمال هدایت و صلاح که مخصوص
اهل عصمت است اراده فرموده باشد
و این مخصوص الحضرت و وارثان ولایت
و هدایت اوست و همین جهت البنا
نکفت پس سوای ایشان هر که میخواند
باید اراده کند الباس خلعت هدایت
و صلاح امثال خود را نه امثال انبیا
و اولیا را اینجا بناء کلام بر تشبیه است

والباس تر شیح التشبیه وانر عین اللهم
بعظمتک فی شرب جنانی بنابیع
الخشوع وبنشان خدایا بسبب بزرگی
که تراست در زمین انجور دل من چشمهای
فروتنی را و در بعض نسخ بنابیع که جمع
ینبع وان درختیست که از چوب او کمان
سازند و از شاخهای ان تیر و این
انسب است بلفظ غرس پس در خت
فروتنی استعاره مصرحه و غرس
تر شیح الاستعاره است واجد

اللهم لحبتك من اما في نفرات
الدموع وروان کن خدایا از سیب
نرسانکی که مراست از توان کوشهاء
چشم من قطرات اشك را بآبرد لن ینالوا
نرسن نرسکی خود را بر بشبر که از چشم من
قطرات اشك روان شود وادب اللهم
ترقا الحرق مني بادمة الفتوح وبصلاح
او رخدایا سبکباری وبد خوی که مراست
بمهارها قناعتها یا آخرق بمعنی سر
کشتکی است فجحنا نکه کفته اند یارب

نعوذ

رهوس بسکه کشیدم از او چون ناقه
خمیده سند نیم در تك بار سرکشته ام
از سبك سریے در ره تو از جهل قناعتم
دراور بمهار الهی ان لم یتدارکنی الرحمة
منك وحسن التوفیق خدایا اکر سبقت
نمیکرفت مرا رحمت از تو بتوفیق نیکوکاری
من السالك بی الیك فی وضح الطریق
پس که باشد بر خدا مرا بسوی بشناخت
تو در روشن ترین راهی یعنی وان کان
سبیل الحق من سبیل الشیطان لکنه

اوضح

يحتاج الى اللطف لمن كان طالبه وهو
لذة الملك فى مقابلة لذة الشيطان تحقيقه
يحتاج الى طول الكلام لا يسعه المقام
وَإِنْ اَسْلَمَتْنِى اَنَانُكَ اِلَى بَادِيَةِ الْاَمَلِ
وَالْمُنَى واكر واسپرد حلم وسكون
وتانى تورا بكشند اميد وارزوها
كه كنايه از نفس اماره باشد فَمِنَ الْمُفِيدِ
عَنْ اِلْحَاحِ مِنْ كَبَوَاتِ الْهَوَى پس كه باشد
عفو كنند ترا بدرفتنها وزلتها مدام
از حدّ تها هواء نفس وَاِنْ خَذَلَتْنِى نُصْرَتُكَ

عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ واكر
فروكذارد مرا ياري كردن تو در وقت
نزاع من با نفس اماره وشيطان يا در وقت
جنك نفس مطمئنه با شيطان فَقَدْ
وَكَلْتَنِى خُذْلَانُكَ اِلَى حَيْثُ الْغَضَبِ
وَالْخِزْيَانِ پس تحقيق كه باز كذاشت مرا
اين فرو كذاشت تو بسوي نصب وريخ
كه دور ليست از درجات رحمت تو وناايمد
بودن از بركات عنايت تو ولا بلزم
من هذه الفقرات الجبر والتفويض بل

جبر و اختيار

بل يلزم منها الامرين الامرين لان المجبور
لا يثاب والمفوض لا يقاوم على مدافعة
النفس الامارة الهي ارزقني ما اتبلغ الا
من حبك الامال خدايا بي بيني مرا و
ميدانى كه امدن من نيست بسوي تو
مكر از براي ميدهاء كه بدركاه تو دارم
ام عاقت باسباب حبالك الا حبين
ياعدتي ذنوبي عن دار الوصال يا
چيزيد مرا باسباب رحمت تو كه
مجرد بسيمانهاء محكم وموصل است مرا

بمطلوب

بمطلوب من مكروهي كه دور كرده است
مرا كناهان من از دار وصال كه عبارتست
از خلوت سراي وصل بجناب حق و قطع
تعلقات از ما سواي مطلق فبئس
المطية التي امطئت نفسي من هواها
پس بد مركبيست ان مركب كه نفس من او را
مركب خود ساخته است از جهت ارزوها
خود فواها لها لما سولت لها ظنونها
ومنّاها پس در عجبم مران چيز را كه تزيين
كرده وارا سته ساخته از براي نفس من

كربه

من اندیشها وارزوهای او وَبَالَهَا
بِرُّهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا وَهَلَاكَ
وخسارت بود مرنفس مرا از سبب
جرءت ودلیری او که صاحب و پاریء
دهنده آن نفس است وحال انکه بنده
اطاعت صاحب خود فرض و بر مستعین
تواضع معین خود واجبست اِلٰهِی
فَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجَائِی خدایا
بکوفتم در رحمت تو را بدست امید خود
که بجناب تو دارم بباب رحمت استعاده

با الکنایاست وهمچنین بدرجائی وقرع
کازجمله ملایمانست ترشیح خواهد بود
وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لَاجِئًا مِنْ فَرْطِ أَهْوَائِی
وگریختم از هرچه رضاء تو در ان نبود لبوی
توامدم درحالتی که پناه گیرنده بودم
بتو از بسیاری هواء نفس خود وَعَلِقْتُ
بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ أَنَامِلِ وَلَائِی ودر
او بختم بهر طرف دلبستگیهاء عنایت
تو که موصل مرا بمطالب من سر
انکشتان دوستی خود را تشبیه نموده

موش

تعلق خود در ایجاب حق بشخصی که دست
در ایسمان زده باشد و در او بخته بجهت
انکه خود را در جائی رساند فاصفح
اللهم عما کان منی من زلل و خطا
بپوش اعراض کن خدایا از انچه ثابت و محقق
شده از من بسبب زلتها و کناهان
من واقلنی اللهم من صرعة ردائی
و عفو کن خدایا مرا از افتادن رداء
من که ان هلاک منست و افتادن
رداء کناه ازدور کشتن از جناب

و لرز

خواست جل جلاله بجهت عدم اخلاص
در اعمال حسنه و در بعض نسخ دارد و اینجا
مراد از مرض دلست که ان منشاء
کاهلی در عبادات و مانند کی از طاعات
فانک سیدی و مولای پس
بتحقیق که تو سید منی و طاعت تو بر من
فرضست و اطاعت تو بر من واجبست
در همه حال ناصر منی تو و معتمدی
و رجائی و غایة منائی فی منقلبی
و مثوای و اعتمادم بر تست تو ولی

مرض

که نکبه کردم برحمت تو امید من توئی
ونهایت امیدها وارزوها توئی
درحالتی که منقلبم انداز فانی بسرای
باقی وقبل بارب زقصور عمل وحال
سیاه سر برفلات افراخت مرا کوه گناه
ان به که برم جانب عفو تو پناه چون
درخور عفو تو بود کوه چگاه الهی کیف
تطرد مسکینا التجا الیک من الذنوب
هاربا خدایا چه کونه دور کرد امید منی
کناه داری از اعمال حسنه نزدیک

کسی را م

کنده

کنده بفیض جناب تو در حالتی که
ان مسکین التجا بسوی رحمت تو اورده است
واز کناهان خود کریخته باشد که کناه
از تو بیرون است ام کیف تخیب مسترشدا
قصد الی جنابک ساعیا اباچه کونه
بی بهره وبی مطلوب ذات وصفات
تست در حالتی که ان طالب قاصد وصول
بجناب تو باشد وسعی کنده در وصول
ان ام کیف ترد ظمانا ورد الی
حیاض لطفک شاربا اباچه کونه دور کرد

خروس
کردانی طالب راه راست
راکران نشاخت م

میشود منی

۵۱

ومحروم کناری تشنه لبی را که رسیده
باشد بحوضهاء ضلال رحمت نواز
اشامیدن که کنایه از استفاضه ان
رحمت است و مثل آبی بحر نوالك همه
داده زلال ٭ نه چرخ حبابیست ازان
بحر کمال ٭ لب تشنه مراجه کوه و بر کردانی
زان کزاب لطف شد ما لامال کلا و
حباضك منزعة فی شك المحول
چنین نیست که دور کردانی و چون
چنین باشد وحال انکه حوضهاء رحمت

نوما لامالست از زلال رحمت دراوفت
تنکی حال وخشکی سال یعنی نیافت
مرحمت وبابك مفتوح للطلب والوصول
وحال انکه درهای رحمت سرای توکشاده است ازبرای دخول وطلب وصال
جناب تو نمودن انت غایة المسؤل
ونهایة المامول وتوئی غایت انچیزی
که کسی او را طلب کند وتوئی نهایت
انچیزی که مردم بدو امید وارند الهی
هذه ازمنة تقضی غفلتها بعض اال

مَسْتَبِلك خدایا مهارها اینها نفس
ست بستدام اینها را و محکم ساختم
بر پیمان های اراده تو یعنی نفس
خود را تابع اراده تو ساختم اضافه
العقال بهائیة و فی الازقة بر شیخ
التشبیه وَهٰذِهِ اَعْبَاءُ ذُنُوبِی دَرَایَهَا
بِرَحْمَتِك واین بارها و گرانیها که حاصل
گناه منست دفع کردم او را باعانت رحمت
تو وَهٰذِهِ اَهْوَائِی الْمُضِلَّةُ وَكُلُّهَا
اِلٰی جَنَابِ لُطْفِك واین هواهای نفس

من که مرا بر گرامی میدانند و اگذاشته ام
اینها را بسوی استان سرای رحمت
تو بسوی لطف تو و ظاهر است که لطف
تو ان خواهد کرد که مرا از انچه دارد
که مرا براه راست اورد فَاجْعَلِ اللّٰهُمَّ
صَبَاحِی هٰذَا نَازِلًا عَلٰی بِنَاءِ الْهُدٰی
وَالسَّلَامَةِ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا پس
بگردان خدایا این صباح مرا نازل و
فرود اینده بر من بر وشنی هدایت
و ارشاد که مقارن باشد بسلامت

دردین یعنی سالم بودن از عقوبات
آخرت وسلامت در دنیا یعنی فارغ
از محن وتعفلات او وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً
مِنْ كُنُوزِ الْعِلْمِ وَوِقَايَةً مِنْهُ مِنْ دَوَاعِي
الْهَوَى وبکردان شامکاه مرا دافع و
مانع از فکر وعذر دشمنان و نکاه
دار مرا از مهلکات هوای نفس
استدعا نمودن در صباح نزول ضبا
ودر مساء کبد اعدا را خالی از تکبه
جلیه والطاف تخواهد بود اِنَّكَ قَادِرٌ

عَلَى مَا تَشَاءُ بدرستی که تولی توانا
بر هرچه اراده کنی تُؤْتِي الْمُلْكَ عَلَى مَنْ
تَشَاءُ ومی بخشی از ملک وپادشاهی
بحسب اقتضاء حکمت خود بهر کسی
که اراده نمائی زیرا که مالک الملک
بحقیقت تولی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ
تَشَاءُ ومی ستانی ملک وپادشاهرا
از هر کسی که خواهی وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ وعزیز میداری
ومیسازی باستحقاق وتفضلاهر

کسی را که بخواهی بحسب د[ستا]
وعفو و خوار میداری جزاءً وفاقاً
هر کسی را که بخواهی بحسب اقتضاء
حکمت بالغه خود بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بدست قدرت تو است
نیکوازا نباء ملک ونزع ان واعزاز
واذلال که محض حکمت و هرچه
محض حکمت خیر محض خواهد بود
واگر خیر بمعنی خیار و اختیار باشد
معنی کلام انست که اختیار این امور

بدست قدرت تو است و بدرستی
که تو بی توانا بر هر چیزی که ممکن باشد
تُوْلِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُوْلِجُ النَّهَارَ
فِی اللَّیْلِ داخل میسازی اجزای شب را
در روز در ما بعد غروب شمس یعنی
شب را در عقب روز می آوری و
داخل میسازی اجزاء شب را در ما قبل
طلوع شمس کقوله یکوّر اللیل علی النهار
ویکوّر النهار علی اللیل قال ابن انباری بقوله
ولا اللیل سابق النهار یاد می آوری

سهراب

اجزاء شب را در روز در وقت درازی
روز و در بلادی دیگر در وقت درازی
روز و در بلادی دیگر اجزاء روز را
در شب در وقت درازی شب یعنی
گاهی روز را دراز میکنی و شب را
کوتاه و گاهی بعکس این و این حال در
بلاد که محاذات خط استوا نبوده باشد
ظاهر گردد و احتمال دارد که مراد آن
باشد که چون در هر بلادی باعتبار طول
و عرض روز و شب متفاوتست در درازی

دوم

و کوتاهی پس در هر وقتی از اوقات چیزی
از اجزاء شب داخل روز و چیزی از اجزاء
روز داخل شب شده باشد یعنی در
زمان واحد در بلادی شب را دراز میکنی
و روز را کوتاه و در بلادی دیگر در
همان وقت روز را دراز و شب را کوتاه

شرا مسرع

کما فی الصحیفة السجادیة یوجج کلا واحد
منهما فی صاحبه و یوجج هما صاحبه

فیهم

وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آوری زنده

که عبارت از مؤمن باشد از مرده که کنایه
است انکافر یا جاهل و بیرون می اورد
مرده را از زندهٔ بهمان معنی نبرا که علم
مستلزم حرکت است و ان از لوازم حیوانست
و جهل مستلزم سکونست و ان از لوازم
موتست یا مراد انست که بیرون می اورد
از منی یا مادر مرده زندهٔ و از زندهٔ مرده
وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و روزی
میدهی هر کس را که بخواهی بی اندازه یا
بی مواخذه یا بی مظنه لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ

بیست

یا عالم

بیست اگر مکرر نو پس ابنکلمه دلالت بر
وجود و انحصار او میکند و بر قدرت بر
امکان یا وجود اشکال کرده اند و جواب
گفته اند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ به پاکی
یاد میکنم از همه نقصها بپاکی یاد کردن
من ترا که ذات مستجمع جمیع صفات
و مقدس از جمیع اوصاف ذلال و به
ستایش ترا یاد میکنم که شایستهٔ آنی
مَنْ ذَا يَعْرِفُ قَدْرَكَ وَلَا يَخَافُكَ کیست
که عارف باشد قدر و بزرگی ترا و

دلو

نرسد از قهر و عقوبت تو وَمَنْ دا
یعلم ما انت ولا یحاذیک و یکیست انکه عالم
باشد صفات ذات ترا بعظمت و جبروت
و واهمه نکند از سطوت الوهیت تو
مثل انسان که مرکب است از اضداد
و روایتست بدرستی که حق تعالی خلق
کرده است فرشته را که نصف ان آتش
باشد و نصف دیگر برف پس با اشخاص
متفرقه را اَلَّفْتَ بِقُدْرَتِكَ الْفُرَقَ
الف دادی بقدرت خود اجناس

عنقرا

بنظر آن که مرکب است
از اضداد و روایتست
بدرستی که حق تعالی خلق
کرده است فرشته را
نصف آن آتش
و نصف دیگر برف پس
با اشخاص متفرقه را

مخالفترا وَخَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ الْخَلْقَ
و آفریدی و خلق کردی سفید صبح را
برحمت خود که ان محل اجابت دعاست
وَاَنْزَلْتَ بِكَرَمِكَ دَبَاجِيَ الْغَسَقِ و نور لامع
و روشن گردانیدی بکرمی که تراست
تاریکیها اول شب را و در این فقره ذکر
کرم و در ما قبل ذکر رحمت شعر بر نکته
جلیه است انبرای ذوی الالباب و
در این سه فقره گفته اند ای برهمه
خلق لطف و احسان از تو

سلام سیاه

واقعه رحمتست

جمعیت مرجع پریشان از تو شام

شق کشش صبح نور افشان از تو روشن
زرخش جهان بد پسان از تو وَأَنْهَرْتَ
الْمَاءَ مِنَ الصُّمِّ الصَّيَاخِيدِ عَلَيْهَا وَ
أَجَاجًا وروان نمودی ابها را از صلبت
سنکهای سخت محکم در حالتی کر ان
ابها بعضی شیرین وخشکوار است و
بعضی تلخ وناکوار وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
ثَجَّاجًا وفرو فرستادی از ابرها باران
بادها فشارنده باراني بکثرت وشدت
دمام وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِيَّةِ

عاشم

سِرَاجًا وَهَّاجًا وکرد انیدی آفتاب وماهرا
از برای خلایق چراغ روشن مِنْ غَيْرِ
أَنْ تُمَارِسَ فِيمَا ابْتَدَعْتَ لُغُوبًا وَلَا
عِلَاجًا بی آنکه ممارست نمایی در انچیزی
که ابتدا کرده بخلق وآفریدن ان چیزی
تعب ومشقت وبی آنکه معالجه نمایی خلق
کنی وبیافرینی واین امور دلالت دارد
بر کمال قدرت حق تعالی وَبِمَنْ تَوَحَّدَ
بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ پس ای بزرگ آنکسی که بکمال
بغلبه علی الکل والبقاء علی الابد

کو کمال

یعنی غالب غیر مغلوب و باقی غیر فانی بودن
مخصوص ذات اقدس تست وَقَهَرَ عِبَادَهُ
بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ قاهر است بندگان خود را
باخراج ارواح و افناء ابدان ایشان یا افنا
ارواح و ابدان بود در نفخه اولی و غیر عباد
بعضی مثل ارواح و بعضی دیگر مثل
اجسادند و مؤبد این است که در بعضی
نسخ لفظ عباده نیاورده زیرا که در این حالت
ضمیر باید کرد مفعول را چیزی که اعم
باشد از عباد صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَنْبِيَاءِ

رحمت کن بر محمد و اهل بیت او که بهتر کارانند
و پاک کند از عقاید باطله و افعال ذمیمه وَ
اسْمَعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي و بشنو ندای
مرا در طلب حاجات که از حضرت
تو توقع میکنم و قبول کن دعاء مرا و روا
کن حاجت مرا وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي
و ثابت و محقق گردان بفضل و کرم خود
امید مرا و بدانچه از تو امید وارم إِخَيْرَ
مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضُّرِّ وَالْمَأْمُولِ أَيْ
بهتر بن کسی که خوانده باشی از برای دفع

ضرر وطلب خیر وامید داشته شود باو
وامید وار باشند بدو ﴿لِكُلِّ عِزٍّ وَبَيْنَ﴾
﴿يَدَيْكَ أَنْزِلْ حَاجَتِي﴾ از برای دفع هر دشواری
وحصول هر آسانی مهمان تو ساختم حاجت
خود را وظاهر است که کریم با مهمان چه
میکند ﴿فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ﴾
﴿خَائِبًا﴾ پس رد مکن ودور مگردان مرا از
مواهب سنیه رفیعه خود نا امید وبی
بهره ﴿يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ﴾ ای بخشنده
نعمت نعمت داران وعفو کننده گناه

گناه کاران

گناه کاران ونکرار از برای تاکید است
یا مراد از اول کریم الذات واز ثانی کریم
الصفات واز ثالث کریم الافعال باشد
یا اول کریم اسباب هدایت ودویم کریم
الصفح وسیم کریم النعم فی الدارین
باشد یا اول در دنیا وثانی در برزخ و
ثالث در قیامت باشد ﴿بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ﴾
﴿الرَّاحِمِينَ﴾ امید وارم برحمت تو ای
ارحم رحم کنندگان وای رحم کننده
راحمین ودر بعض نسخ این زیادتی دارد

نضال

پس از خواندن این دعا بجای رود و باد
کند حاجتهای خود را و دران سجده بگوید

اِلٰهی قَلْبی مَحْجُوبٌ وَعَقْلی مَغْلُوبٌ وَ
نَفْسی مَعْیُوبٌ وَهَوایَ غالِبٌ وَطاعَتی
قَلیلَةٌ وَمَعْصِیَتی کَثیرَةٌ وَلِسانی مُقِرٌّ
بِالذُّنُوبِ فَکَیْفَ حیلَتی یا عَلّامَ الْغُیُوبِ
سَتّارَ الْعُیُوبِ وَغَفّارَ الذُّنُوبِ اِی معبود
من دل من در پس پرده شده یعنی کوبا
پرده بروی دل من کشیده شده که مانعست
از درآمدن پسندیده و خرد من فاسد

گشته که درست در نیابد صلاح کار خود را
کویند فلان مغلوب علی عقله هرگاه افتی
وبلایی بعقل وخرد او خورد اما بحد دیوانگی
نرسد ونفس من عیب ناک شده بعلت پیروی
خواهشها خود وهوای من غالب است
وطاعت من کم است وگناه من بسیار است
وزبان من اقرار کننده است بگناهان
خود پس چه کونه است حیله من ای بسیار
داننده غیبها وپوشاننده عیبها واین مرزن تالیف
معصیتها اغفر لی ذنوبی کلها یا غفار

یا غفار الذنوب و ستار العیوب یا ستار
العیوب و اقض حاجتی بحق القرآن
العظیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم و صل علی
محمد و آله بیامرز گناهان مرا ای بسیار آمرزنده
گناهان گناهان مرا و بپوشان عیبها
مرا ای بسیار آمرزنده پوشاننده عیبها
و روا کن حاجت مرا بحق قرآن العظیم ای رحیم
کننده و تکرار این مثل تکرار باکرم است
که کذشت و افاضه کن رحمت خود را بر محمد
و اهل بیت او کتبه الفقیر العبد صالح بنا

کل گناهان را بیامرز

وطهارت کند و در محل نقش کردن آیة الکرسی بخواند و بگیرد و زیر ستاره
کنار دارد از هموم خلاص شود و روزی فراخ کردد ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
هر که بنویسد بر جام زجاج بمرکب و زعفران سه ط و سه ع ع ع ع ع ع
میم با ضافه و آب باران بشوید و بخورد هر چه یاد کرد فراموش نکند فالله
خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ظ ظ ظ

باب الحاء

چند اسم علی و علی و متعالی و علیه و بدیع بخواند از علت ضیق و رنج صعب
خلاص شود و در روز جمعه مقابل عین بر خرقه سفید نقش کند و با خاتمی از طلعی
ترکیب کند و در انگشت کند عیون خلق بروی گشاده کردد و در هم برود
راسخان شود تا در وقت ناچار که با خود دارد زیر اکه خیالات بسیار بیند
و هر که عین را مقصد با رب ک و زعفران بنویسد و با خود دارد معشوق
مطیع شود و هر که بنویسد بکاغذ سفید ده عین و اضافه کند با و بیخ و او قیه
هر که با خود دارد از شیر و خلاص شود ع ع ع ع ع ع و بیالوده فل الجمال

باب الخاء

در اسم معجمه ع ع ع ع ع و و و و و و و و الامتناع
هر که بذکر اسم غنی مداومت نماید از رنج فقر فراخ کردد و در تجارات سود
کند هر کس بنویسد لا غین و بیخ جیم بر پوست آهو بمشک و زعفران
با ضافه بیوید و با خود دارد در دکن منظفر کردد غ غ غ غ غ غ انتقم المنصور من
ج ج ج ج ج ج ان حزبنا
هم الغالبون

اللهم انی اتوجه بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اطهرتهم علی علم علی العالمین
اللهم و قد نزل بی صعوبة و انتی سترة فانت الکافی لما اهمنی الغالب القاهر

و رکعت نماز و بایستد بر درب مسجد
رو بقبله و بگوید

لبیک اللهم بامین علة لا یحتاج الی مثال و قصده
لا یحتاج الی سوال ان العرب اذا استجارت
باطناب بیوتها اجارت و انت رب العرب و العجم و قد استجرت
من ابواب بیوتک فلذا المهتم بجوارک یا مغیث اغثنی

اللهم ارحم ضعفی و مسکنتی
من نفقة او عافیة فی
دین او دنیا فرج همی و غمی
و شتت اللهم الملک الجبار
لک الشکر بما علی منع
الوقت سیف قاطع
من العصمة
ان لا تقدر

يكيت ابيك والزعفران عاشئ وبغسل منه وتناول الطعام او الشراب
ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وجعل بينكم مودة ورحمة ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون اللهم رب القرآن العظيم ورب كهيعص ورب الطور وربك الاجليل وبط ويس والعاديات ما جعل قلب في بين ظاهر من حب دلاوري للامة قلقا وفنا حتى لا يصير غمة ساعة ولا يسيء الامة به بسكلم

الامة مجرب ستر المكتوم للازدي

جنت تا

٩ طا تفش كند وحمل كر

عاشق كز مهر دوست كاهد
مكوبه وروى دوست خواهد

تا از دم زاستي خويش
وز ظلمت خود پرستي خويش
جاي برسي كران كه زيست
جز هيچ ندارد از ان خبريست
تا تو زجهان بدر نشائي
كنيتم تنان ذكر تو داني

سرّ غ

الله اكبر الله اكبر الحمد لله رب العالمين

خير الكلام ما قل ودل ولم يطل

خير الصلوة ما حفظت به الجماعة

خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى

خير الزاد التقوى

خير الامور اوسطها

خير الدين اليسر

خير الرأي ما كان عن مشورة

خير الغنى غنى النفس

خير الكلام ما قل ودل ولم يطل

خير الصلوة ما حفظت به الجماعة

خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى

خير الزاد التقوى

خير الامور اوسطها

خير الدين اليسر

خير الرأي ما كان عن مشورة

خير الغنى غنى النفس

هذا حبيبي حمى الوطيس

شاهت الوجوه ثم انصرفوا

عرش سايه كاه

صلوة الفرج عبد الرحمن بن كثير قال سكوت ابي عبد الله عليه السلام
قال يا عبد الرحمن اذا صليت العشاء الآخرة فصل ركعتين
ثم ضع خدك الايمن على الارض ثم قل يا من ذل كل جبار وعز
كل ذليل قد وخشك بلغ بي مجهودي قال فما قلته الا ثلث ليال
حتى اتى الفرج

لوح آيات بخت ٥ دره
وضع مون بطرف الدين
على نهر حس

نفع فخه الربكت في
قرطاس وعلق على العضو الذي
ينعقد انعقاد سريع

٨٣٨٩

والد عبد محمد
١٣٢٧

لاكھ ایک ہزار اسی
١١٧٤
مولفہ
١٩٣٠

الباسط نصف نکاسته

۱۶۰۰ ۸۰۰

عشر قفل دور هر روز بذل ختم

۴۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۶۰۰ ۷۰۰ ۱۲۰۰

بعده به بیت سرعت اجابت ۴ روز هر روز حیا از

خواهد او حرز نویسد و مؤثر الله نام خود و نام آن آورد

عدد بگیرد و ۱۰۱۰ طرح کند ۹ بماند ۹ در ۹ نویسد ۸ بماند ۸ در ۸

تا چهار و چهار و اگر ۳ دو چندان کند یعنی ۶ در ۲ و اگر ۲ ۴ در ۴